





دیوان پروین اعتصامی

مؤلف: پروین اعتصامی

ناشر: نگاران قلم

ویراستار: سید رضا باقریان موحد

مجری طرح: مؤسسه طوبی

ناظر چاپ: سید مصطفی بکاء

نوبت چاپ: اول/۱۳۸۸

صفحه و قطع: ۴۸۴/وزیری

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

لیتوگرافی و چاپ: المهدی/پرستش

ناشر همکار: کومه

قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۷۴-۴۶-۳



اعتصامی پروین ۱۳۸۵-۱۳۲۰.

(دیوان)

دیوان پروین اعتصامی/ ویرایش سید رضا

باقریان موحد. - قم: نگاران قلم ۱۳۸۸.

۴۸۴ ص.: مصور (رنگی).

ISBN: 978-964-8574-46-3 ۷۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف. باقریان موحد رضا

ویراستار ب. عنوان.

۱/۶ فا ۸ د ۵۹۴ الف

PIR ۷۶۱۴

۱۳۸۸

مراکز پخش: قم/ خیابان انقلاب/ مقابل بانک سپه/ پلاک ۲۲۱/ مؤسسه طوبی

تلفن: ۷۷۳۱۴۸۰ - ۷۷۴۶۷۵۴ همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۰۳۶۰ - ۰۹۱۲۷۴۹۸۹۰۰

اصفهان: خیابان سجاد - مرکز فرهنگی گلستان شهید اصفهان

تلفن: ۵۲۴۶۸۶۶ - ۶۶۱۲۱۵۳ همراه: ۰۹۱۳۳۰۹۷۴۱۷



باغ نظم که در بوم گل و بهاری بود نهال طبع و این بزرگ و بهاری بود
 چکامه و سخن می به صفت میبانت که در برابر اعداد و دشاری بود
 امید هست که کار آگاش به زبانه به کارگاه اندر چه بود کاری بود
 غبار شوق می از در غور نیده چم بهمن برات که بر هر صفت غباری بود
 می این دو دیم برت زمانه سیرم زمانه زگره نقاد بر شیری بود
 سیه کرد مس در در را بگورده وقت نگاه داشت بهر جاز و عیاری بود
 چو باغبان نگرانیده باغبان و جو به بوته اگر که در آن گل بود غباری بود
 بنده در غور از باب نفس گفته من درین صحیفه تا چیز یاد گاری بود

پرده حقانی

تهران - تیرماه - ۱۳۱۴

مقدمه

پروین اعتصامی فرزند یوسف اعتصام‌الملک در سال ۱۲۸۵ ه.ش. در تبریز ولادت یافت. از آنجا که پدرش مردی فاضل و دانشمند بود، آموختن زبان فارسی و عربی و تحصیلات ابتدایی را نزد پدر شروع کرد. پروین در همان کودکی به تشویق پدرش سرودن شعر را آغاز کرد و از همان زمان در مجالس ادبا و فضلا، به همراه پدرش حاضر شد و از محضر بزرگانی چون ملک‌الشعراء بهار، بهره‌ها برد.

پروین در تیرماه سال ۱۳۰۳ ه.ش به مدرسه دخترانه آمریکایی رفت و از آنجا با موفقیت فارغ‌التحصیل شد. موضوع پایان‌نامه تحصیلی او که آن را در جشن فارغ‌التحصیلیش قرائت کرد «زن و تاریخ» است. او در این متن از ظلمی که مرد به شریک زندگی خود می‌کند و از وضعیت سیاه و نکبت‌بار و پررنج زنان مشرق‌زمین سخن گفت و شرط رهایی این ملت‌ها را تعلیم و تربیت درست زن و مرد اعلام کرد و این نوید را به دیگران داد که زن ایرانی سستی و جهل را



از خود دور و از پرتگاههای هولناک عبور می‌کند و این میسر نمی‌شود مگر آن که زنان آموزش‌های اساسی ببینند و خانواده‌ها از پایه و اساس اصلاح شوند. خانم شولر، مدیر مدرسه آمریکایی دختران در خاطرات خود از پروین چنین یاد می‌کند: «پروین با آن که از همان لحظه ورود به مدرسه آمریکایی معلومات فراوان داشت، اما بقدری متواضع بود که برای فراگرفتن هر موضوع تازه‌ای شوق نشان می‌داد. او اصولاً همه موضوعات را دوست داشت و دلش می‌خواست همه چیز را یاد بگیرد.»

از صفات برجسته این شاعره بزرگ، صداقت و صراحت اوست. او هیچ وقت بیش از حد به کسی اظهار علاقه و خود را صاحب افکار و عقایدی که نداشت، قلمداد نمی‌کرد. سرور مهکامه محصل از دوستان نزدیک پروین بود که بیش از دوازده سال با هم مکاتبه و مراوده داشتند. او پروین اعتصامی را خوش فکر، متواضع، خوش اخلاق، خوش رفتار و با محبت معرفی می‌کند.

پروین در همه سفرهای داخل و خارج، پدرش را همراهی کرد تا بر معلومات خویش بیفزاید و تجربه و اطلاعات جدیدی کسب کند. او با بلندنظری کامل پیشنهاد ورود به دربار را رد کرد و مدال وزارت معارف آن زمان را قبول نکرد. در نوزدهم تیرماه ۱۳۱۳ با پسرعموی خود ازدواج کرد و چهارماه پس از عقد، همراه او به کرمانشاه رفت. شوهر پروین از افسران شهربانی و در هنگام ازدواج با او، رئیس شهربانی کرمانشاه بود. خوی تند و خشن او با روح لطیف و آزاده پروین تناسبی نداشت. او در خانه‌ای پر از معنویت و ادب و به دور از هر آلاشی بزرگ شده بود و پس از ازدواج ناگهان وارد خانه‌ای شد که در آن دائماً بساط عیش و نوش پهن بود. تضاد عجیب این زن و مرد، بالاخره کار را به جدایی کشید و پس از دوماه و نیم زندگی و با بخشیدن حق و حقوق و حتی



صرف نظر کردن از مهریه خود، طلاق گرفت. از آن پس برای مدت کوتاهی چهره او را غبار اندوه پوشاند. خاطر پروین مکدر شده بود، اما این را کسی جز نزدیکان او نمی دانست. او تلخی شکست در زندگی زناشویی را با متانت عجیبی تحمل کرد و تا پایان عمر گلایه ای بر زبان نیاورد، اما در مجموعه اشعار او چند بیت در این باره دیده شده است:

ای گل، تو ز جمعیت گلزار چه دیدی

جز سرزنش و بد سری خار چه دیدی

ای لعل دل افروز، تو با این همه پرتو

جز مشتری سفله به بازار چه دیدی

رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت

غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی؟

مهارت و نبوغ پروین در حدی بود که ادبا و نویسندگان بر سر اصالت شخصیت او بحث می کردند. پروین اعتصامی بخصوص در سرودن قصاید، گوی سبقت را از معاصرین خود ربود. بسیاری او را در این نوع شعر، پیرو انوری دانسته اند. او در عمر کوتاه خود، یکی از معدود زنان ادب فارسی است که قله های رفیع تر از بسیاری از مردان را فتح کرد و یگانه شد.

دیوان شعر پروین شامل ۶۵۰۰ بیت است که اغلب آنها قصیده، مثنوی و قطعه می باشند و به کوشش برادرش ابوالفتح اعتصامی به چاپ رسیده است.

با اینکه پروین زن بود ولی هیچگاه از خواهشهای نفس و دلبری و دلربایی زنانه، به گونه ای که آنها را وسیله ای برای لذت یابی قرار داده باشد، سخن نگفت. از نظر محتوا، مضامین نو مفاهیم بیانگر علاقه و دلسوزی به حال ضعفا، فراوان در شعر پروین دیده می شود. به طور کلی اشعار پروین جنبه



«شعر پروین ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی آمیخته با سبکی مستقل، و آن دو، یکی شیوه شعرای خراسان است، خاصه استاد ناصر خسرو، و دیگری شیوه شعرای عراق و فارس است، بویژه سعدی، و از حیث معانی نیز میان افکار و خیالات حکما و عرفاست، و این جمله با سبک و اسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسم مادی و حقیقت‌جویی است، ترکیب یافته و شیوه‌های بدیع به وجود آورده است. در ایران که کانون سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرت‌اند تعجب نیست، اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و طیّ مقدمات تتبع و تحقیق، اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید است.»

مرگ زودرس و بی‌هنگام شاعر در سوم فروردین ۱۳۲۰ در سن ۳۵ سالگی همه را تعجب زده کرد. او بدون هیچ سابقه بیماری، ناگهان در بستر افتاد و پس از سیزده روز، از دنیا رفت. جنازه او را به قم حمل کردند و در کنار پدرش که چهار سال قبل از دنیا رفته بود، در مقبره خانوادگی در جوار حرم مقدس حضرت معصومه (س) به خاک سپردند.

پروین برای سنگ مزار خود شعر زیبایی سروده است که در عین حال که حزن‌انگیز است، جهان‌بینی او را نیز آشکارا نشان می‌دهد:

این که خاک سیهش بالین است	اختر چرخ ادب پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید	هرچه خواهی سخنش شیرین است
صاحب آن همه گفتار امروز	سایل فاتحه و یاسین است



تعلیمی دارند و هدف او پند دادن و اندرز نمودن و آموختن و یاد دادن است. پروین در سرودن قطعات خود، روش سؤال و جواب یا مناظره را پیش گرفته و از این طریق، از زبان پرندگان، مادران فقیر، و ضعفا اشعار بسیار زیبایی را سروده است. در قصاید پروین، انسان خواه ناخواه به یاد سبک و طریقت شاعری ناصر خسرو می افتد که به وعظ و ارشاد و بیان مسائل اخلاقی و اجتماعی مشغول شده است. با این حال آنچه باعث شده که سبک و طریقت سخنوری پروین از سرایندگان کلاسیک ادب فارسی متمایز باشد، حس بشردوستی عمیق، همدردی صمیمانه با فقرا و درماندگان است که در حقیقت نوعی دلتنگی و اعتراض ملایم همراه تصویر زنده ای از طبیعت و زندگی به حساب می آید، هنر اصلی پروین در این است که در نهایت روانی و استحکام، می تواند از زبان همه چیز سخن بگوید. مرغ و ماهی، صیاد و مرغ، مرغ و جوجه اش، مار و مور، دام و دانه و... اشعار او انسان را در حزن دوست داشتنی فرو می برند و خیلی کم اتفاق می افتد که بخندانند، بلکه بیشتر انسان را به فکر فرو می برند. پروین به وظیفه و مسؤولیت هر کس اشاره می کند، مخصوصاً وظیفه زنان را در کسب علم و دانش و رسالت مهم مادر بودن و زن بودن. مرتب گوشزد می کند و نگران است، اما به ابراز نگرانی و ناراحت بودن خودش بسنده نمی کند، بلکه بلافاصله به یاد خدا و لطف او می افتد و خواننده را به لطف خدا امیدوار می کند.

اولین کسی که بر دیوان پروین اعتصامی نقد نوشت، دکتر لطفعلی صورتگر بود، و بعد از او علامه محمد قزوینی به این کار مبادرت ورزید. ملک الشعراء بهار در مقدمه ای که بر دیوان پروین نوشته است چنین نقل می کند:



دوستان به که زوی یاد کنند
 خاک در دیده بسی جانفرسات
 بیند این بستر و عبرت گیرد
 هرکه باشی و زهرجا برسی
 آدمی هرچه توانگر باشد
 اندر آنجا که قضا حمله کند
 زادن و کشتن و پنهان کردن
 خرم آن کس که در این محتگاه
 دل بسی دوست دلی غمگین است
 سنگ بر سینه بسی سنگین است
 هرکه را چشم حقیقت بین است
 آخرین منزل هستی این است
 چون بدین نقطه رسد مسکین است
 چاره تسلیم و ادب تمکین است
 دهر را رسم و ره دیرین است
 خاطری را سبب تسکین است



فهرست

مصرع اول قصیده	شماره غزل	شماره صفحه
کار مده نفس تبه کار را	۱	۱۳
بزرگی داد یک درهم گدا را	۲	۱۴
ای دل، عبث مخور غم دنیا را	۳	۱۶
گویند عارفان هنر و علم کیمیاست	۴	۲۰
گرد آسیا ز آب، سحرگاه بازخواست	۵	۲۴
شالوده کاخ جهان بر آب است	۶	۲۶
دل اگر توشه و توانی داشت	۷	۲۸
ای کنده سیل فتنه ز بنیاد	۸	۳۰
ای عجب! این راه نه راه خداست	۹	۳۱
ای دل، فلک سفله کج مدار است	۱۰	۳۵
ای دل بقا دوام و بقائی چنان نداشت	۱۱	۴۰
اگر چه در ره هستی هزار دشواری است	۱۲	۴۲
اشک طرف دیده را گردید و رفت	۱۳	۴۴
آهوی روزگار نه آهوست، اژدر است	۱۴	۴۶
آن کس که چو سیمرغ بی نشانست	۱۵	۴۷
گفت با خاک صبحگاهی باد	۱۶	۵۲
کسی که بر سر نرد جهان قمار نکرد	۱۷	۵۴
فلک، ای دوست، زبس بی حد و بی مر گردد	۱۸	۵۵
سوخت اوراق دل از اخگر پنداری چند	۱۹	۵۸
سرو عقل گر خدمت جان کنند	۲۰	۶۱
زن در ایران، پیش ازین گوئی که ایرانی نبود	۲۱	۶۲
دختری خرد، شکایت سر کرد	۲۲	۶۴



شماره غزل	شماره صفحه	مصرع اول
۲۳	۶۶	ای دوست دزد حاجب و دربان نمی شود
۲۴	۶۸	هفته ها کردیم ماه و سال ها کردیم پار
۲۵	۷۰	کارها بود در این کارگه اخضر
۲۶	۷۳	در باغ، وقت صبح چنین گفت گل به خار
۲۷	۷۶	تابه کی جان کنند اندر آفتاب ای رنجبر
۲۸	۷۷	با مور گفت مار سحرگه به مرغزار
۲۹	۷۹	ای سیه مار جهان را شده افسونگر
۳۰	۸۴	ای شده شیفته گیتی و دورانش
۳۱	۹۰	ای بی خبر زمزل و پیش آهنگ
۳۲	۹۱	نفس گفته است بس زاو و بسی مبهم
۳۳	۹۴	نخوانده فرق سر از پای، عزم کو کردیم
۳۴	۹۵	نخواست هیچ خردمند وام از ایام
۳۵	۹۷	در خانه شحنه خفته و دزدان به کوی و بام
۳۶	۹۹	تابه بازار جهان سودا گریم
۳۷	۱۰۱	گرت ای دوست بود دیده روشن بین
۳۸	۱۰۲	شباهنگام، کاین فیروزه گلشن
۳۹	۱۰۵	دگر باره شد از تاراج بهمن
۴۰	۱۰۷	دزد تو شد این زمانه ریمن
۴۱	۱۰۹	حاصل عمر تو افسون شد و حرمان
۴۲	۱۱۴	پرده کس نشد این پرده میناگون
۴۳	۱۱۵	به گربه گفت ز راه عتاب، شیر زیان
۴۴	۱۱۹	بدمنشانند زیر گنبد گردان
۴۵	۱۲۲	به چشم عجب، سوی کاه کرد کوه نگاه
۴۶	۱۲۳	یکی مرغ زیرک، ز کوتاه بامی
۴۷	۱۲۵	یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی
۴۸	۱۲۸	همی با عقل در چون و چرائی
۴۹	۱۲۹	گنجشک خرد گفت سحر با کبوتری
۵۰	۱۳۰	گردون نرهد ز تند رفتاری



مصنع اول	شماره غزل	شماره صفحه
سود خود را چه شماری که زیانکاری	۵۱	۱۳۱
بسوز اندرین تیه، ای دل نهانی	۵۲	۱۳۳
ای شده سوخته آتش نفسانی	۵۳	۱۳۸
اگر روی طلب ز آئینه معنی نگردانی	۵۴	۱۴۲
قطعه		
نهان شد از گل زردی گلی سپید که ما	۵۵	۱۴۹
نخودی گفت لوبیایی را	۵۶	۱۵۱
شاهدی گفت به شمعی کامشب	۵۷	۱۵۲
نیکنامی نباشد، از ره عجب	۵۸	۱۵۳
شنیده‌اید که آسایش بزرگان چیست؟	۵۹	۱۵۴
بارید ابر بر گل پژمرده‌ای و گفت	۶۰	۱۵۵
لاله‌ای با نرگس پژمرده گفت	۶۱	۱۵۶
دختری خُرد، به مهمانی رفت	۶۲	۱۵۶
در آبگیر، سحرگاه بط به ماهی گفت	۶۳	۱۵۹
سخن گفت با خویش، دلوی به نخوت	۶۴	۱۶۱
روز شکار، پیرزنی با قباد گفت	۶۵	۱۶۲
کودکی کوزه‌ای شکست و گریست	۶۶	۱۶۳
در آن سرای که زن نیست، انس و شفقت نیست	۶۷	۱۶۶
ز حيله، بر در موشی نشست گریه و گفت	۶۸	۱۶۹
موشکی را به مهر، مادر گفت	۶۹	۱۷۰
به خویش، هیمة گه سوختن به زاری گفت	۷۰	۱۷۳
نهفت چهره گلی زیر برگ و بلبل گفت	۷۱	۱۷۷
صبحدم، تازه گلی خودبین گفت	۷۲	۱۷۷
محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت	۷۳	۱۷۹
شنیده‌اید میان دو قطره خون چه گذشت	۷۴	۱۸۰
همای دید سوی ماکیان به قلعه و گفت	۷۵	۱۸۲
جعل پیر گفت با انگشت	۷۶	۱۸۴
سرو خندید سحر، بر گل سرخ	۷۷	۱۸۵



شماره غزل	شماره صفحه	مصرع اول
۷۸	۱۸۶	بلبلی گفت سحر با گل سرخ
۷۹	۱۸۸	عاقل از کار بزرگی طلبید
۸۰	۱۹۱	بادی وزید و لانه خُردی خراب کرد
۸۱	۱۹۱	ز سری، موی سپیدی روئید
۸۲	۱۹۲	مرغی به باغ رفت و یکی میوه کند و خورد
۸۳	۱۹۳	شنیده اند که روزی به چشمه خورشید
۸۴	۱۹۵	خلید خار درشتی به پای طفلی خرد
۸۵	۱۹۶	برزگری پند به فرزند داد
۸۶	۲۰۰	زاغی به طرف باغ، به طاووس طعنه زد
۸۷	۲۰۲	فتاد طائری از لانه وز درد تپید
۸۸	۲۰۴	دی، مرغکی به مادر خود گفت، تا به چند
۸۹	۲۰۵	کاشکی، وقت را شتاب نبود
۹۰	۲۰۶	شب شد و پیر رفوگر ناله کرد
۹۱	۲۰۹	به لاله نرگس مخمور گفت وقت سحر
۹۲	۲۱۱	بادوک خویش، پیرزنی گفت وقت کار
۹۳	۲۱۲	با بنفشه، لاله گفت ای بی خبر
۹۴	۲۱۴	دی، کودکی به دامن مادر گریست زار
۹۵	۲۱۵	ز درد پای، پیرزنی ناله کرد زار
۹۶	۲۱۷	سپیده دم، نسیمی روح پرور
۹۷	۲۱۸	آن قصه شنیدید که در باغ، یکی روز
۹۸	۲۱۹	شمع بگریست گه سوز و گداز
۹۹	۲۲۱	سیر، یک روز طعنه زد به پیاز
۱۰۰	۲۲۱	بنفشه صبحدم افسرد و باغبان گفتش
۱۰۱	۲۲۲	به ماه دی، گلستان گفت با برف
۱۰۲	۲۲۵	بزرگمهر، به نو شیروان نوشت که خلق
۱۰۳	۲۲۷	نهال تازه رسی گفت با درختی خشک
۱۰۴	۲۲۸	آن نشنیدید که یک قطره اشک
۱۰۵	۲۳۰	به کنج مطبخ تاریک، تا به گفت به دیگ



شماره غزل	شماره صفحه	مصرع اول
۱۰۶	۲۳۲	بلبلی شیفته می گفت به گل
۱۰۷	۲۳۲	باغبانی، قطره ای بر برگ گل
۱۰۸	۲۳۳	پدر آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل
۱۰۹	۲۳۵	خمید نرگس پژمرده ای زانده و شرم
۱۱۰	۲۳۶	به آب روان گفت گل کز تو خواهم
۱۱۱	۲۳۸	به جغد گفت شبانگاه طوطی از سر خشم
۱۱۲	۲۴۱	تو بلند آوازه بودی، ای روان
۱۱۳	۲۴۳	به طعنه پیش سگی گفت گربه کای مسکین
۱۱۴	۲۴۴	شبی به مردمک چشم، طعنه زد مژگان
۱۱۵	۲۴۶	به صحرا، سرود این چنین خارکن
۱۱۶	۲۴۹	به کرم پيله شنیدم که طعنه زد حلزون
۱۱۷	۲۴۹	گفت با صید قفس، مرغ چمن
۱۱۸	۲۵۰	با مرغکان خویش چنین گفت ماکیان
۱۱۹	۲۵۲	ای دل، اول قدم نیکدلان
۱۲۰	۲۵۳	آب نالید، وقت جوشیدن
۱۲۱	۲۵۶	دانی که را سزد صفت پاکی
۱۲۲	۲۵۷	روزی گذشت پادشهی از گذرگهی
۱۲۳	۲۵۸	بلبل آهسته به گل گفت شبی
۱۲۴	۲۵۹	وقت سحر، به آینه ای گفت شانه ای
۱۲۵	۲۶۰	مرغی نهاد روی به باغی ز خرمنی
۱۲۶	۲۶۱	عالمی طعنه زد به نادانی
۱۲۷	۲۶۴	عدسی وقت پختن، از ماشی
۱۲۸	۲۶۵	به سر خاک پدر، دخترکی
۱۲۹	۲۶۶	گفت دیوار قصر پادشاهی
۱۳۰	۲۶۸	در دست بانوئی، به نخعی گفت سوزنی
۱۳۱	۲۶۹	حکایت کرد سرهنگی به کسری
۱۳۲	۲۷۱	بلبلی گفت به کنج قفسی
۱۳۳	۲۷۲	گفت با زنجیر، در زندان شبی دیوانه ای



شماره غزل	شماره صفحه	مصرع اول
۱۳۴	۲۷۴	ای که عمری است راه پیمایی
۱۳۵	۲۷۵	به شکوه گفت جوانی فقیر با پیری
۱۳۶	۲۷۷	کبوتری سحر اندر هوای پروازی
۱۳۷	۲۷۸	نهان کرد دیوانه در جیب، سنگی
۱۳۸	۲۷۹	غنچه‌ای گفت به پژمرده گلی
۱۳۹	۲۸۰	پیام داد سگ گلّه را، شبی گرگی
۱۴۰	۲۸۱	نهاد کودک خردی به سر، ز گل تاجی
۱۴۱	۲۸۳	جوانی چنین گفت روزی به پیری
۱۴۲	۲۸۴	به سوزنی ز ره شکوه گفت پیرهنی
۱۴۳	۲۸۵	ای نهال آرزو، خوش زی که بار آورده‌ای
۱۴۴	۲۸۶	زن ز تحصیل هنر شد شهره در هر کشوری
		غزل
۱۴۵	۲۸۷	بی روی دوست، دوش شب ما سحر نداشت
۱۴۶	۲۸۸	این که خاک سیهش بالین است
۱۴۷	۲۸۹	هر که با پاک دلان، صبح و مسایی دارد
۱۴۸	۲۹۰	ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن
۱۴۹	۲۹۱	ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن
۱۵۰	۲۹۱	ای خوش از تن کوچ کردن، خانه در جان داشتن
۱۵۱	۲۹۲	ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن
۱۵۲	۲۹۳	ای خوش اندر گنج دل زر معانی داشتن
۱۵۳	۲۹۳	نهفتن به عمری غم آشکاری
		مثنوی
۱۵۴	۲۹۵	به غاری تیره، درویشی دمی خفت
۱۵۵	۲۹۷	کودکی در بر، قیایی سرخ داشت
۱۵۶	۲۹۸	کاهلی در گوشه‌ای افتاد سست
۱۵۷	۳۰۴	در آن ساعت که چشم روز می خفت
۱۵۸	۳۰۶	به زندان تاریک، در بند سخت
۱۵۹	۳۰۹	پیرمردی، مفلس و برگشته بخت



مصرع اول

شماره غزل شماره صفحه

قاضی بغداد، شد بیمار سخت
به نومیدی سحرگه گفت امید
گفت تیری با کمان، روز نبرد
به درویشی، بزرگی جامه‌ای داد
چو رنگ از رخ روز، پرواز کرد
عاقلی، دیوانه‌ای را داد پند
گر به پیری، ز شکار افتاد
گل سرخ، روزی ز گرما فسرد
دزد عیاری، به فکر دستبرد
نوگلی، روزی ز شورستان دمید
بلیلی از جلوه گل بی قرار
گفت ماهیخوار با ماهی ز دور
ز قلعه، ماکیانی شد به دیوار
سحرگه، غنچه‌ای در طرف گلزار
کبوتر بچه‌ای با شوق پرواز
بر سر راهی، گدائی تیره روز
یکی گوهر فروشی، ثروت اندوز
بُرد دزدی را سوی قاضی عسس
تو چو زری، ای روان تابناک
دید موری در رهی پیلی سترگ
شنیدستم اندر معدنی تنگ
شکایت کرد روزی دیده با دل
مادر موسی، چو موسی را به نیل
گفت سوزن با رفوگر وقت شام
شنیدستم که وقت برگریزان
آن نشنیدند که در شیروان
ناروئی بود به هند و ستان
تاجری در کشور هندوستان

۱۶۰ ۳۱۳
۱۶۱ ۳۱۷
۱۶۲ ۳۱۹
۱۶۳ ۳۲۲
۱۶۴ ۳۲۴
۱۶۵ ۳۲۶
۱۶۶ ۳۲۸
۱۶۷ ۳۳۱
۱۶۸ ۳۳۵
۱۶۹ ۳۴۱
۱۷۰ ۳۴۳
۱۷۱ ۳۴۸
۱۷۲ ۳۵۰
۱۷۳ ۳۵۳
۱۷۴ ۳۵۵
۱۷۵ ۳۵۸
۱۷۶ ۳۶۱
۱۷۷ ۳۶۴
۱۷۸ ۳۶۶
۱۷۹ ۳۶۸
۱۸۰ ۳۷۱
۱۸۱ ۳۷۵
۱۸۲ ۳۷۸
۱۸۳ ۳۸۳
۱۸۴ ۳۸۵
۱۸۵ ۳۸۹
۱۸۶ ۳۹۲
۱۸۷ ۳۹۴



شماره غزل	شماره صفحه	مصرع اول
۱۸۸	۳۹۷	گه احرام، روز عید قربان
۱۸۹	۴۰۰	شنیدستم یکی چویان نادان
۱۹۰	۴۰۳	به دامان گلستانی شبانگاه
۱۹۱	۴۰۶	قاضی کشمر ز محضر، شامگاه
۱۹۲	۴۱۲	گلی خندید در باغی سحرگاه
۱۹۳	۴۱۴	گفت گرگی با سگی، دور از رمه
۱۹۴	۴۱۶	جهان‌دیده کشاورزی به دشتی
۱۹۵	۴۱۷	به الماس می‌زد چکش زرگری
۱۹۶	۴۲۱	این چنین خواندم که روزی روبهی
۱۹۷	۴۲۴	به راهی در، سلیمان دید موری
۱۹۸	۴۲۶	شنیدم بود در دامان راغی
۱۹۹	۴۳۱	به بام قلعه‌ای، باز شکاری
۲۰۰	۴۳۳	ز دامی دید گنجشکی همایی
۲۰۱	۴۳۶	صبح‌دم، صاحب‌دلی در گلشنی
۲۰۲	۴۳۸	به طرف گلشنی، در نوبهاری
۲۰۳	۴۴۱	دید موری طاسک لغزنده‌ای
		مسمط
۲۰۴	۴۴۵	صبح آمد و مرغ صبحگاهی
۲۰۵	۴۴۹	از ساحت پاک آشیانی
۲۰۶	۴۵۳	ای مرغک خُرد، ز آشیانه
۲۰۷	۴۵۶	ای گربه تو را چه شد که ناگاه
۲۰۸	۴۵۸	ای جسم سیاه مومیایی
		پراکنده‌ها
۲۴۴	۴۶۳	ای گل، تو ز جمعیت گلزار، چه دیدی

